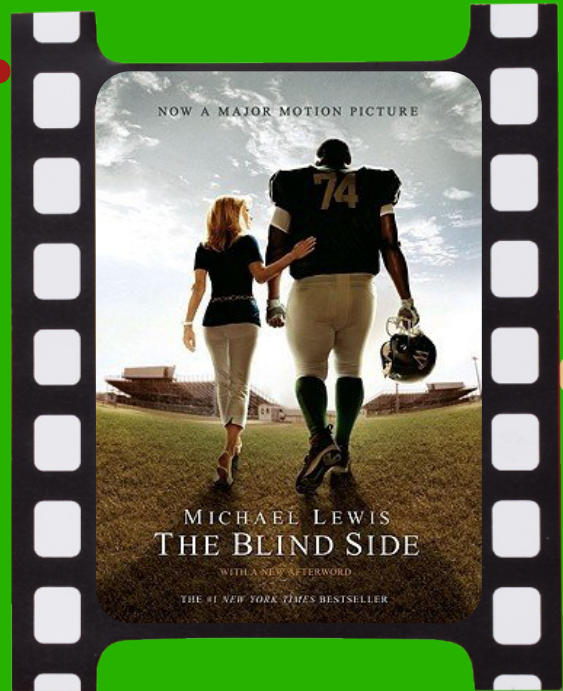


# تحلیل فیلم نقطه‌ی کور

The Blind Side



نوشته‌ی مهتاب عرب‌زاده  
ویراستاری: سمیه صادقی

## نقطه‌ی کور (The Blind Side) نام یک فیلم درام به کارگردانی جان لی هنکاک و با بازی ساندرای بولاک محصول سال ۲۰۰۹ ایالات متحده‌ی آمریکا است.

در دنیای ما گاهی سیاهی و سفیدی به رنگ پوست ختم نمی شوند بلکه گذشته، انتخاب‌ها و قدم‌های ما نیز بر زندگی تاریک و روشن خودمان و دیگران تأثیر خواهند گذاشت و از نظر ما آنچه که بر سپیدی زندگی مان افزون می کند، شناخت و محافظت از ژرفای وجود پاک و راستین مان است، دقیقاً مانند محافظتی که مایکل اوهر از خود، خانواده و زندگی اش داشت.



این فیلم با الهام از داستانی واقعی، زندگی مایکل اوهر ستاره‌ی فوتبال آمریکایی را نشان می دهد که علی‌رغم قدرت جسمانی و استعدادهای ذاتی، پسری تنها و بی‌خانمان، با گذشته‌ای تلخ و آزاردهنده بود. مایکل در این زندگی پر چالش، فرصت ثبت نام در یک مدرسه خوب را داشت اما از آنجا که دوران سخت کودکی بر روان و شخصیت او تأثیر منفی گذاشته بود، او به عنوان یک فرد کندذهن و غمگین که نمی‌تواند با محیط و دیگران ارتباطی برقرار کند شناخته شد؛ چرا که یادآوری و لمس وقت و بی‌وقت تجربیات گذشته، دیگر بسته به زمان و مکان خاصی نبودند و او قصد داشت همواره این بار روانی را در هر لحظه با خود حمل کند زیرا او یک کودک بی‌سرپرست بود. عواملی چون مدرسه و خانواده‌ی غیر زیستی، امیدوارانه سعی در حل آن داشتند و چه خوب که پیروز میدان می‌شوند.

در این فیلم مسأله‌ی قابل توجه مریبان این است که معضل بچه‌های بد سرپرست فقط با نگهداری آن‌ها در مکان‌های امن حل نمی‌شود. این کودکان و یا نوجوانان نیازمند فرهنگ‌سازی، آموزش و شرایط محیطی مناسب برای ورود بی‌دغدغه به جامعه هستند.



در ابتدای فیلم متوجه می شویم که وجود یک مدرسه خوب باعث آسایش و آرامش مایکل نشد زیرا مثل مواقع دیگر در حال پیمودن مسیر رنج ها و بی خانمانی بود. داستان سرنوشت ساز از آنجا آغاز می گردد که در شبی توجه مادر دوستش، اس جی که با او در مدرسه آشنا شده بود به مایکل جلب می شود، خانم لی آن، زنی اصیل و حامی، که با دیدن شرایط اسف بار مایکل، آزردده خاطر می شود و علی رغم نگرانی هایش با تمام قدرت تلاش می کند زندگی خانوادگی خود را به زندگی پسر سیاه پوست پیوند بزند و با حمایت مادرانه خود یک دگرگونی را به وجود آورد.

نحوهی مواجهه با این دسته از کودکان اهمیت بسیار زیادی دارد چراکه آن ها به قدر کافی آسیب دیده هستند و برخوردهای اشتباه، لطمه ی بیشتری به آن ها وارد می کند. خانم لی آن می دانست که لازم است به مایکل محبت کند و او را دوست داشته باشد ولی به هیچ عنوان نباید به او ترحم کند. محبت بیش از اندازه و فرق گذاشتن بین آن ها و سایر کودکان باعث می شود که احساس ترحم کنند و خلاء عاطفی والدین شان را بیشتر احساس کنند. برخورد اشتباه و ترحم برانگیز نه تنها باعث خوشحالی این کودکان نمی شود بلکه آسیب بیشتری نیز به آن ها وارد می کند. کودکان آسیب پذیرترین قشر جامعه هستند. کودکان و نوجوانان بسیاری به دلیل مشکلاتی نظیر خشونت و آسیب های روانی و اجتماعی کانون گرم خانواده را از دست می دهند و با مشکل بی سرپرستی و یا بدسرپرستی دست و پنجه نرم می کنند. همان طور که می دانید تجربه های اولیه ی تربیتی از خانواده بر افراد تأثیر می گذارد و همان تجربه ها و آموزه ها شخصیت هر یک از افراد جامعه را شکل می دهد.





درنگاهی موشکافانه، خانواده نماد کوچکی از جامعه‌ی بزرگی است که مردمان آن در کنار هم زندگی می‌کنند، اما امتیاز خانواده بر جامعه آن است که در خانواده خمیرمایه‌ی شخصیتی افراد در حال شکل‌گرفتن است و می‌توان با ارائه‌ی الگوهای رفتاری مناسب، شخصیت افراد را به گونه‌ای شکل داد که در برابر ناملایمات و سختی‌های زیادی کم‌ترین آسیب را ببینند. فرزندان که در محیط خالی از عشق و دلبستگی خانوادگی و در فضای ناامن بزرگ و تربیت می‌شوند؛ در معرض بحران‌های عاطفی، اخلاقی، اجتماعی و روحی قرار خواهند گرفت و این بحران‌ها با آنکه در ظاهر گریبان‌گیر همان افراد و فرزندان است اما در معنای عمیق‌تر و در باطن، جامعه را گریبان‌گیر و مبتلای خود می‌سازند. لذا لازم و مهم است که اقدامات لازم جهت پیشگیری از این نوع آسیب‌ها و فراهم‌نمودن محیط غنی جهت رشد سالم توسط مسؤولین مربوطه و خانواده‌های غیر زیستی صورت گیرد.

در ادامه‌ی فیلم خانم لی آن نشان داد علاوه بر همدلی و صمیمیت باید مدیریت و قاطعیت درستی در سرپرستی داشته باشد و با حمایت اصولی، مسیر موفقیت را برای مایکل هموار کند و بهترین تصمیم توجه به فرآیند رشدی و ذهنی مایکل بود چرا که باعث شکوفایی استعداد بی‌نظیر او در فوتبال می‌شد و البته فراموش نکنیم محیط غنی و پشتیبانی خانواده‌ی دوست‌داشتنی مایکل و شخصیت شکل‌پذیر و حق‌شناس مایکل هم بسیار تأثیرگذار بوده است.

هر کودکی با توانایی‌ها و استعدادهای بالقوه‌ای به دنیا می‌آید که برای شکوفاشدن نیاز به محیط مناسب دارد. در واقع درست است که برخی توانمندی‌ها به طور ارثی در برخی افراد وجود دارند اما اگر همین افراد در محیط نامناسبی قرار بگیرند و راه خود را پیدا نکنند، ممکن است هرگز به موفقیت دست نیابند.



در نتیجه بسیار اهمیت دارد که بتوانید فرزندتان را به عنوان یک موجود منحصر به فرد در نظر گرفته و اجازه دهید آزادانه مسیر دلخواه خود را پیدا کند. از پیش تعیین کردن اهداف خاص برای فرزندتان بدون در نظر گرفتن ویژگی‌های خاص آن‌ها می‌تواند فرصت شکوفاشدن را از کودکان بگیرد و حتی در صورت موفقیت در آینده رضایت شخصی چندانی برای آن‌ها به بار نیاورد. خانم لی آن بعد از آگاهی از شرایط به وجود آمده به مایکل حق انتخاب داده و اجازه داد توسط نیروهای درونی خود هدایت شود و متوجه شد رسیدن به این هدف نیازمند آن است که بدون سوگیری‌های قبلی برای موفقیت فرزندش در هر زمینه‌ای ارزش قائل باشد و دانست مایکل ابزاری برای رسیدن به اهداف دست نیافته اش نیست، بلکه او می‌تواند مسیرهای جدیدی را شروع کرده و زندگی متفاوتی نسبت به دیگران داشته باشد. ما به عنوان والدین لازم است عمیقاً درک کنیم که تفاوت فرزندتان با والدین لزوماً به معنای انحراف از مسیرهای اصلی زندگی نیست و در صورت هدایت و پرورش درست می‌توان به موفقیت‌های ارزشمندی در بزرگسالی رسید. در نهایت مایکل اوهر با پشتیبانی و حمایت‌های روان‌شناختی صحیح خانواده‌ای که او را به سرپرستی گرفته بودند توانست گذشته‌ی غم‌انگیز خود را یک تجربه که تنها مختص قسمتی از زندگی اش است بپذیرد و امید و انگیزه را برای حال و آینده و موفقیت‌های ناب از دست ندهد. این فیلم را از جهت اینکه یک روایت انسان دوستانه و امیدبخش دارد بسیار ارزشمند می‌دانیم و تماشای آن را به افراد بالای ۱۳ سال پیشنهاد می‌دهیم.



منابع:

جیمز، فرانسیس و کنت براون: یادگیری مبتنی بر تفاوت‌های فردی، ترجمه‌ی مجید نعمتی، حیدر تورانی، نشر قو  
۱۳۹۲،

جعفری، نرگس: موضوع بررسی عوامل بازدارنده‌ی خلاقیت در مدارس ابتدایی، اسوه: بهمن ۱۳۸۵، ش ۱۱